

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

خالق داد پغمانی- مونشن

۰۳.۰۲.۱۰

"بگویم به بلا بمانم، نگویم چطور کنم؟"

نمی دانم برای شما هم گاهی اتفاق افتاده و یا خیر که هم در بیان یک مطلب خود را دچار درد سر احساس کنید و هم در صورت نگفتن آن خود را به نسبت سکوت تان ملامت می کنید. در هر صورت از نخستین روزی که سروصدای کنفرانس لندن و پرداخت پول به ملا "محمد عمر" آخذ زاده "امیر المؤمنین مخلوع امارت اسلامی ساقط شده افغانستان" و خریدن آنها به موضوع روز تبدیل شد تا اکنون که باد ها دیگر فرو نشسته و حقداران هم به حق خود رسیده اند، همین احساسی که اول از آن یاد کردم، سخت آرام می دهد. در هر صورت دل به دریا زده و می گویم آنچه را باید بگویم، دل کسی خوش می شود و یا خفه. مگر قبل از بیان مطلب مثل همیشه باید با داستانی از گذشته آغاز کنم در غیر آن شاید نتوانم آنطوریکه دلم می خواهد شما را با مکنونات قلبی خویش آشنا سازم.

وقتی تازه مکتب رو شده بودیم از پغمان به کابل کوچ نموده در "کوته سنگی" آنروز و "میرویس میدان" امروزی در سرک دوم کرایه نشینی را آغاز نمودیم. من و برادرم که دوسال از من سالمند تر بود به مانند سایر بچه های کوچه و محل، از لطف بیکران "خاندانی" و نقشه های شهر سازی جدید شان، فقط می توانستیم در بین خاک و یا گل ولوش اینطرف و یا آنطرف جست و خیز نماییم چه در آن زمان هنوز کسی نمی فهمید که باید برای بچه ها میدان بازی و یا پارک تفریحی به وجود آورد، شاید هم می دانستند و ما مردم را شایسته اعطای چنان لطفی نمی دانستند.

در هر صورت از بام تا شام ما بودیم و کوچه با بیش از ۲۰ همبازی قد و نیم قد و کوت های خاک و یا برف. در آن دنیای "فقر تفریح و بازی" یکی از بازی های معمولی همه بچه ها، سنگسار یگان سگ اجل گرفته بود که به کوچه ما پا می گذاشت. بیچاره سگ که با هزاران زحمت و با خوردن صد هاسنگ، از بچه های سرک اول و یا سرک سوم، خود را نجات می داد و به کوچه ما پا می گذاشت با احتیاط و ترس در حالیکه دم را در لای هر دو پای سیر جاهای مخصوص خود می ساخت، می خواست از پهلو پهلوی دیوار خودر ابه جلو بکشد، کافی بود که چشم یکی از ما ها به جان آن "دشمن انسان" بیفتد. به محض اطلاع از دخول آن مظلوم در قلمرو خاکی ما، بچه ها که به صورت معمول از بیکاری دنبال یک مضمون می گشتند تا انرژی متراکم بدن را به شکلی از اشکال به مصرف برسانند با سنگ به جان آن بیچاره سگ می افتیدند. در این سنگسار چنان شطارت و بیرحمی به خرج داده می شد

که گوئی واقعاً آن موجود بی نوا دشمن پدر همه ماست. گاهی اتفاق می افتاد که آن بی نوا که قوله هایش از درد یک لحظه قطع نمی شد، در داخل "چاله" یگان بیت الخلاء پناه برده و می کوشید، تا خود را از زیر ضربات سنگ نجات دهد. چه فکر غافل؟ چه در آنصورت که دشمن خود را در محاصره قرار می داد به زودترین فرصت، چند نهال ضعیف را که در کوچه به "همین منظور غرس" نموده بودند، از بیخ در آورده و با آن چوب های دراز در حد توان آنقدر آن سگ را چوب باران می نمودیم که یا شام می شد و یا هم صدای سگ خاموش می گردید.

وقتی به آن بازی کودکانه می اندیشم و آنرا با زندگی "امیر المؤمنین" مخلوع می سنجم می بینم که بازی همان بازی است فقط بازی کنان و سگ قابل سنگسار تغییر خورده اند. اگر باور ندارید پس با من باشید، مگر به یک شرط که سنگ را فراموش نکنید:

در آغاز این مقال هر جا از سگ نام بردم، صفت بیچاره و یا بی نوا را با وی عجین نمودم شاید برخی ها فکر کنند که آن سگ بی نوا را به ملای جلاذ چه نسبت است که خالق داد قلم برداشته و می خواهد ترحم انس و جنس را نسبت به وی جلب نماید، به نظر من اصل قضیه در همین نکته است. زیرا اگر آن "سگ دیدو" را صاحب مرغی می زد، که نتوانسته بود از جان مرغش در مقابل رویاه و یا شغال دفاع نماید، اگر صاحبخانه ای می زد که به موقع نجفیده بود تا اعضای خانه بیدار شده دزد را دستگیر نمایند و یا اگر شبانی می زد که از جان گوسفندان در مقابل هجوم گرگ دفاع نکرده بود شاید حق داشت و گفت: چون به وظیفه خود عمل نکرده بود، سزای قروت آب گرم می خواست تبدیلی نکند تا مستحق لت و کوب نگردد، مگر به ما بچه های کوچکی که آن سگ را سنگسار نموده حتما راضی نباشیم تا در یک "چاله" بیت الخلاء هم مسکن گزیند؟

عین قضیه در مورد "امیر المؤمنین" مخلوع نیز صدق می کند. چه اولاً آن بیچاره خود هیچ کاری نکرده، بر هر کسی جفیده و یا پاچه هر کسی را که چک انداخته به دستور ارباب های خود انداخته است. او که به غیر از پاس نمک خاندان شاهی عربستان سعودی، امرای امارات متحده عربی، نظامیان پاکستان، سردمداران کاخ سفید و بوکینگهم و به دستور آنها کاری انجام نداده تا تمام دنیا به مانند ما "بچه های آخر الزمان" سنگ برداشته و به جان وی بیفتند. اگر کسی جرأت دارد و در خود غیرت احساس می کند، خود را از قید ضرب المثل معروف "سگ را بزن که صاحبش بترسد" خلاص نموده، مستقیم سنگ های خود را به طرف صاحبانش پرتاب نماید.

ثانیاً گیریم که او با اجازه و یا بی اجازه بر هر کسی جفیده و از پاچه گذشته گوشت پای افراد را دریده و استخوان آنها را شکستاده است، پس چرا خود مظلومین صدای خود را قوت نموده خفه شده اند؟

وقتی می گویند او به دستور پاکستان بیش از ۲۰۰۰ انسانی را که به دفاع از هرات باستان کمر بسته بودند، بعد از فتح فراه و قبل از اشغال هرات، همه را در مسیر سرک هرات- کابل به دار آویخته بود، کجاست مردم هرات، روشنفکران و نماینده های سیاسی آنها تا صدا بلند نموده به "براون" و کرزی بگویند که حق ندارند چنان جنایتکاری را باز بر مردم مسلط بسازند؟

وقتی می گویند در زمان اشغال ولایت بلخ و فتح شهر مزار، او برای سه روز قتل عام عمومی را اعلام داشت و طی آن مدت بیش از ۱۲ هزار نفر به وسیله لشکر امیر عازم "جهنم" شده از "بهشت" ملا محمد عمر نجات یافتند، کجاست مردم مزار تا با ریختن به سرک ها و تظاهرات ده ها هزار نفری، یخن نیرو های اشغالگر و مزدور حقیر آنها را گرفته خشم و نفرت خویش را از اعمال آنها در احیای مجدد رژیم دار و تازیانه "امیر المؤمنین" ابراز دارند؟

وقتی می گویند که او تنها در یک ولسوالی درجه سوم یعنی یکاولنگ بیش از ۱۲۰۰ انسان بیگناه و مظلوم را سر بریده اجساد آنها را هفته ها در آفتاب نگهداشته نگذاشت تا مردم کشتگان شان را دفن نماید، کجاست مردم یکاولنگ

تا با برآمدن بر روی سرک های خاکی، نفیر فریادشان را به آسمانها برسانند و از مردم جهان استمداد جویند که جلو رهبران جنایتکار خویش را خود گیرند؟

وقتی می گویند بعد از اشغال کابل به دنبال فرار "روباه کابل" از آنجا و بعد از آنکه مردم شمالی به صورت خود جوش علیه طالب به مبارزه دست یازیدند، وی خیزش و مبارزه را به شدیدترین شکل آن سرکوب نموده ضمن قتل عام صد ها جوان شمالی وال ، به دستور پاکستان مردم محل را از خانه و زندگی آنها بیجا ساخته آواره دیار غربت گردانید و به خاطر آنکه دیگر بار در آنجا دیده نشوند، تاکستانهای آنها را از بیخ و بن قطع نموده ، باشندگان آنها را از زندگی ساقط ساخت، کجاست مردم شمالی تا علیه این سازش ننگین پا به میدان گذاشته نگذارند باز هم دوران سیاه وی تکرار گردد؟

وقتی می گویند وی در تمام افغانستان در پناه قوانین ضد انسانی و زن ستیز اسلامی، ملیونها زن افغان را در چاردیواری خانه ها محبوس ساخت، برپا و کفل صد ها و هزاران زن در سرک، کوچه و خیابان شلاق کوبید، و در تاریخ افغانستان برای بار اول در استیدیوم ورزشی "زن مظلومی" را تیرباران کرد، کجاست این ملیونها زن، که در شهر های مختلف افغانستان به خصوص شهر کابل که بیشتر از همه جا "پاپیکوب سم ستوران" گردید تا به سرکها ریخته، برای کرزی و بادارانش نه ریش بمانند و نه هم چین؟

وقتی می گویند دوره "امیرالمؤمنین مخلوع" یکی از سیاه ترین دوره های تاریخ افغانستان و جهان است، پس چرا مردم گوسفند وار چشم به تماشا نشسته به یک انگلیس کثیفی از اعقاب مکناتن و برادر تنی شاه شجاع و ببرک اجازه می دهند تا به زور سر نیزه خود بر آنها دوران سیاه طالبی را مجدداً مستقر سازند؟
وقتی می گویند...

وقتی می بینیم که امید آوران مشتی خود فروش زیر نام "جامعه جهانی" بعد از کشتار حدود صد هزار نفر از هموطنان دردمند ما در صدد آنند تا به صورت رسمی و با دهل و نغاره "ملل متحد" باز هم "امیر المؤمنین مخلوع" را دو باره تاج بر سر بگزارند و ردای "سروری" بر تنش نمایند، انسان به این فکر می افتد که یا این ملای فراری نیز به مانند همان سگ دوران طفولیت ما بی گناه است و یا اینکه بر ما مردم خاک مرده پاشیده اند، که حرکت نداریم، از آن هم بدتر، زبانه لال نکند به این راضی شده باشیم که منبع سرنوشت ما را استعمار رقم زند؟
واما سخن آخر، خیلی دلم می خواست و می خواهد که در نهایت جنبش طالبان همانطوریکه وطن را به پای پول القاعده و شیوخ عرب فداء کردند، این بار اسلام را نیز در طبق اخلاص گذاشته به اشغالگران سودا نمایند. فکر نکنید گیس معده بر سرم زده است و یا در خواب سخن می گویم، تا جائیکه من از ملا جماعت شناخت دارم، آنها دیر و یا زود اسلام را نیز در بازار حراج خواهند نمود.

از آن گذشته داشتن اندکی انصاف هم خوب است، اگر ملا جماعت من جمله رهبران دست اول طالب از قماش متوکل و امثالهم همین پول را که نزد آنها حیثیت اخذ "خراج از کافر" را دارد نگیرند، پس چه کنند؟ در کدام فابریک باید نیروی کار خویش را به فروش برسانند و یا بر کدامین زمین شخم زنند، مگر نمی دانید که ترک عادت را موجب پیدایش مرض گفته اند، آن بیچاره ها که عمری مفت خورده و زالوار از خون دیگران تغذیه نموده اند، مگر می توانند به کار های شرافتمندانه رو آورند؟ در کدامین کشور این قشر زالو صفت با عرق جبین زیسته اند که اکنون از "امیر المؤمنین" و اصحابش چنین توقعی را داریم؟ پس یگانه کاری که می ماند به مانند گذشته ها دامن را باید از سنگ پر نمود و این سگ و وحشی و درنده را تا چاله تعقیب نمود. همین طور نیست؟؟